



«شاگال»

نقاش رؤیاها...

در این شماره نظرات مارک شاگال، نقاش سوررآلیست فرانسه، در زمینه موسیقی و تأثیر آن روی آثارش - بصورت مصاحبه - از لحاظ خوانندگان میگذرد. در کارهای شاگال سنت‌های قدیم یهود با مظاهر نژاد اسلاو درهم آمیخته است. برای درک آثار وی باید به تمام رموز بومی و قوم مذکور آشنایی داشت. زیرا کارهای شاگال آمیزه‌ای از استعارات مرتبط با این رموز و سنن است. آثار شاگال، بنظر محققین، تألیف و تلفیق ادبیات و نقاشی است. از لحاظ تخیل‌بی- نهایت غنی و شاعرانه است و بیشتر مبین و گویای رؤیاها است تا زندگی واقعی. مارک شاگال، در روسیه بدنیا آمده است و هم اکنون ۷۵ سال دارد.

کسانی که «شاگال» را میشناسند، از علاقه فراوان وی به موسیقی آگاهند. «شاگال» برای برگزاری نمایشگاهی از آثارش به پاریس آمده بود. فرصت مناسبی

بود تا او را ملاقات نمایم. وی مرا بالطفی خاص در آبارتمان خود پذیرفت. بالهجه روسی که از مادر در او بارت مانده سخن میگفت. صدای گرم و نوازش دهنده وی انسان را شیفته تواضع و سادگیش میکرد:

- بهتر است دیگر از «شاکال» صحبت نکنیم، چه که از خودم خسته شده‌ام!

- اتفاقاً میخواهم عقیده شما را درباره موسیقی بدانم.

در این موقع قیافه او شکفته میشود:

- حق دارید، زندگی من در موسیقی که بآن بی نهایت علاقه مندم خلاصه

میشود.

چشمان روشن وی برق میزند و ابتدا از کودکی که اثر بزرگی در او داشته حکایت میکنند. او به تناوب، شاد، مضطرب ولی همیشه سرشار از شعر و بشر دوستی بوده است:

- در خانه ما در «Witebsk» (روسیه)، پیرمردی بارش‌های بلند و سیاه مسکن داشت. وی معلم و آوازخوان کلیسا بود و بن درس آواز میداد.

چرا میخوااندم؟ در آن موقع جزئی صدای داشتم و تا هر قدر که میخواستم بدان اوج میدادم. در کوچه مردم از شنیدن صدایم (که گویا آوازی بود!) روی بر میگرداندند. من بعنوان کمک آوازخوان استخدام شده بودم. در جشن‌های بزرگ صدای «سوپرانوی» من غوغا بپا میکرد! در آن موقع تنها آرزویم ورود به کنسرواتوار بود.

در حیاط ما نیز و یولوئیستی منزل داشت. وی روزها بکار دیگری میپرداخت و شبها بن درس میداد. صدای و یولون من خرخری بیش نبود ولی مهم نبود که چقدر بد میزد، او در حالیکه با چکمه‌هایش ضربهارا نشان میداد همیشه میگفت «عالی است، بسیار خوب است» و من فکر میکردم که در آینده تعلیم رقص نیز خواهم گرفت!

این داستانها را در کتاب خاطراتی بنام «زندگیم» حکایت کرده‌ام ولی امروز میتوانم بگویم که اگر بنواختن و یولون ادامه ندادم باین دلیل بود که معلم بی استعداد مرا بکلی از موسیقی بیزار کرده بود. آواز را نیز نتوانستم بجای برسانم زیرا پس از دوره بلوغ کارهای دیگری مرا بخود مشغول کرد.

- پس بدین سبب است که در اغلب تابلوهای شما و یولوئیست و یامرد بدبختی که کنترباس مینوازد و یا گروهی نوازنده در آسمان دیده میشوند.

همچنین در تابلوی «عروس و داماد در برج ایفل» که در سال ۱۹۳۸ کشیده‌اید کنترباسی در آسمان و یولوئیستی در کنار عروس و داماد دیده میشود.

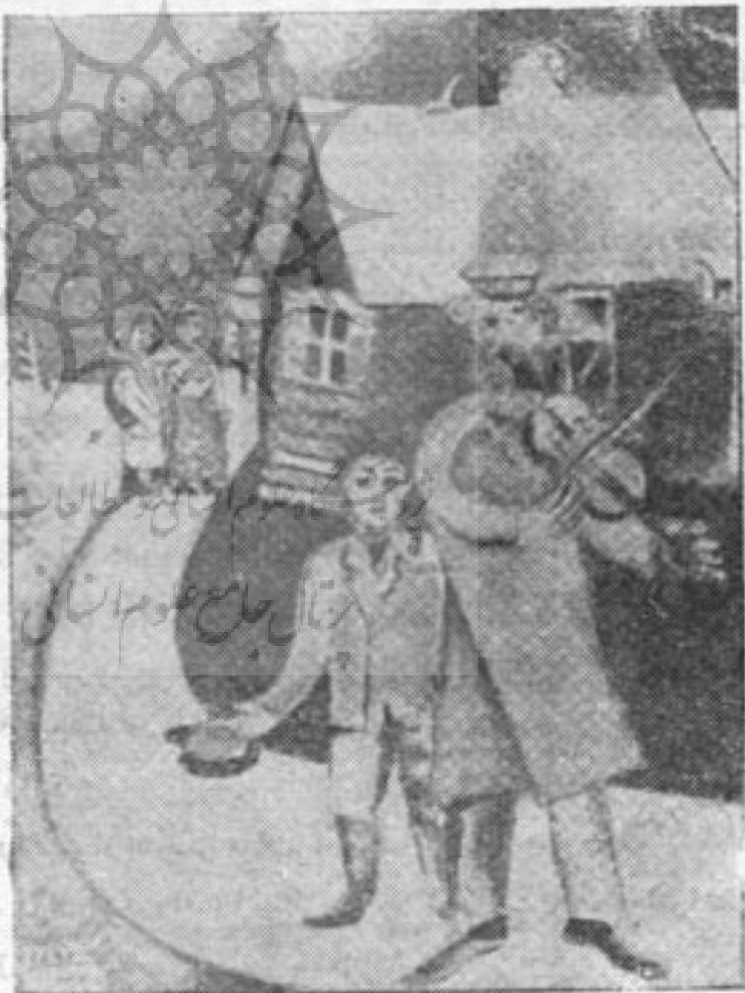
تابلوی دیگری بنام «زمستان» دلگهی را در حال نواختن و یولون در معبری برفی

نشان میدهد. در این تابلو در بخشی اول، مردك شباهت زیادی به معلم شما در «Witebsk» دارد. وی و یولون را مانند و یولون زنهای دوره گرد روی شکمش گرفته است؛ و در تابلوی «عروسی» کنترباسی روی سر عروس و داماد پرواز میکنند. در یکی از آثارتان بنام «خروس شب» و یولونسل بالدارى با سردراز گوشى بطرف عروس در پرواز است.

هنوز تابلو های زیادی از شما وجود دارد که تأثیر موسيقى در آنها هویدا است. ولى تشریح آنهاى اندازه مشکل است زیرا همه سمبوليك میباشد؛ گلها، پرندگان، ماهیها، دراز گوشها، و یولونها، خاطرات کودكى ...
تمام اینها در عین افسانه بودن واقیتمند. جهان شما، لطف و شادى، برادرى و عشق را بیان میکند. نقاشى شما بارتکها و موضوعهایش ترانه هاى مستمر است.

هنكاميكه «آپولینر»
اولین تابلوى شما را دید
با تعجب گفت «این ماوراء-
الطبیعه است». نظرتان
چیست؟

- درست است.
من همیشه با رآلیسم،
امپرسیونیسم، فویسم،
کویسم مبارزه کرده ام.
تمام این ابداعات فکرى
بنظرم بسیار دنیوى میآیند.
گاهی اوقات مرا جزء
«سوررآلیست ها» طبقه-
بندى کرده اند من کوشش
کرده ام ناتوانى بشر را در
برابر طبیعت عیان سازم.
- شما نیز مانند
تصاویر تابلو هایتان از
روى جهان واقعى پرواز
میکنید.



- زیرا از تئورى

نفرت دارم. در موسیقی همانند نقاشی باید تئوری را حذف نمود؛ این قبیل تئوری‌ها عشق را از یاد می‌برند.

– شما دکورهای برای باله نقاشی کرده‌اید. آیا موسیقی نقشی در اینگونه آثار شما داشته است.

– البته. من در آن موقع از موسیقی اشباع بودم، دکور و لباس «دافنیس و کلومه» را اولاً که همیشه در او بر اجرا میشود من ساخته‌ام. و نیز چهار دکور و پنج نوع لباس برای «پرند آتشین» استراوینسکی و «Aleko» از چایکووسکی که روی منظومه پوشکین تنظیم شده است و در سال ۱۹۴۲ در نیویورک اجرا شد.

– پس برای «دافنیس و کلومه» به یونان رفتید؟

– بله در سالهای ۱۹۵۲-۵۴ انقلابی در من بود مثل اینکه رنگها و نورهای شکفتی میدیدم، سنفونی قابل تحسین راول و مشاهده این کشور خدمت بزرگی بمن در تنظیم دکورهایم کرد.

– چند سال پیش موفق شدم «Aleko» را ببینم. دکور این باله مانند بهشتی بود که شادی و زندگی بآن واقعیت داده بود. بای رقاصان از شاخه‌های درخت پوشیده شده بود.

مانند شاهکارهای شاگال که همیشه موجودات و مخلوقات درجهانی و ازگون بهم می‌آمیزند.

برده سوم این باله، سرودی در ستایش آفتاب است.

نقاش ادامه میدهد: بغاطر می‌آورم در سال ۱۹۱۸ که روی دیوارهای تئاتر مسکو کار میکردم؛ نیز از تأثیرات موسیقی فراوان استفاده کرده‌ام.

– آیا اکنون نیز امکان فرصتی برای شنیدن موسیقی دارید؟

– البته، اغلب به کنسرت می‌روم ولی همیشه از دیدن شنوندگانی که هنگام شنیدن موسیقی تغییر قیافه میدهند در عذابم. آنها نزدیک در خروجی قیافه واقعی خود را دوباره بدست می‌آورند؛

وقتی آثار موزار را مینوازند فکر میکنم اگر تمام مردم معنی و مفهوم قطعات را که موزار آفریده است درک میکردند، جنگی وجود نمیداشت و همه میتوانند در این دنیا با صلح و صفا زندگی کنند.

از شاگال پرسیدم کدام آهنگساز را ترجیح میدهید.

– موزار ، وبر ، استراوینسکی ، موتسوردری ، شوپنرگک و ... برای همه آنها کار خواهم کرد . از موسیقی «ذاتی» که آنرا به «کلاسیک» توصیف میکنم ، بسیار خوشم میآید ولی از جاز وحشت دارم .

شاگال به «Vence» شهر محبوبش که قسمتی از سال را در آنجا میگذراند برمیگردد . در ملک خود تمام آنچیزهایی را که دوست دارد جمع آوری کرده است .

شاگال در خانه ای که سال ۱۹۰۰ بنا شده است و زمانی مارسل پروست ، آندره ژید و پل والرئ در آن اقامت داشته اند و اطرافش را درختان کاج ، زیتون و مرکبات احاطه کرده است بازن و دختر و نوه هایش درسکوت و آرامشی شادی بخش زندگی میگذرانند و اوقات فراغت خود را بشنیدن زیباترین آثار موسیقی مصروف میدارند .

ترجمه «پدید»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی